

شرح دو جمله از دعای کمیل - سید ابوالقاسم کاشانی
فصلنامه تخصصی مطالعات قرآن و حدیث سفینه
سال سیزدهم، شماره ۵۰ «ویژه عدل الهی»، بهار ۱۳۹۵، ص ۱۷۹-۱۸۹

شرح دو جمله از دعای کمیل

سید ابوالقاسم کاشانی

چکیده: این رساله در شرح دو جمله از دعای کمیل است که در نگاه سطحی، توهمند جبر در افعال انسان را پدید می‌آورد. نگارنده، آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی، با تأکید بر تواتر عقلی و نقلی نفی جبر، و به کمک آیات و روایات دیگر، معنای جبر را از دو جمله یاد شده نفی کرده و معنای قضای الهی در افعال انسان را روشن می‌کند که با اختیار انسان منافات ندارد.

کلیدواژه‌ها: کاشانی، سید ابوالقاسم؛ دعای کمیل؛ جبر – نفی آن؛ قضای الهی – رابطه با اعمال انسان؛ اختیار انسان – رابطه با قضای الهی.

آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی (۱۳۰۰-۱۳۸۱ ق. / ۱۳۴۰ ش) از چهره‌هایی است که بسیار شناخته شده است و نیازی به معرفی ندارد. او که از بدو جوانی همراه با پدرش آیت الله سید مصطفی کاشانی در عراق به فعالیت‌های سیاسی می‌پرداخت، خود در ایران جایگاهی شاخص یافت که همگان می‌دانند و نیازی به بازگوی آن نیست. آنچه در این سطور می‌خوانید، یادداشتی از ایشان است که در پاسخ به درخواست شادروان احمد گلچین معانی به سال ۱۳۱۹ شمسی / ۱۳۵۹ قمری نوشته است. گلچین، مجموعه‌ای از یادداشت‌هایی را که دانشوران معاصر در موضوعات مختلف به خط خود نوشته‌اند، خواسته و آنان در پاسخ این درخواست نوشته‌اند. این مطالب در مجموعه‌ای تحت عنوان "گلزار معانی" منتشر کرده، که این رساله در صفحات ۵۵۰ تا ۵۵۸ آن مجموعه آمده است. توضیح آن که این مجموعه، دهها سال پیش چاپ شده و نسخه‌های آن کمیاب است.

موضوع رساله، رفع شبه جبر از دو جمله دعای کمیل است: «فرنی بما اهوی و اسعده علی ذلک القضا» و «لا حجة لی فيما جری علیّ فیه قضاؤک و الزمنی فیه حکمک و بلاؤک». نویسنده، کلام خود را بر تواتر عقلی و نقلی نفی جبر، متمرکز کرده و ضمن توضیحات، به تبیین آیات و روایات دیگر می‌پردازد.

نشر این رساله، فرستی است برای پرداختن به موضوعی که کمتر در قالب تک نگاری بدان توجه کرده‌اند و صاحب نظران را به این مهم توجه می‌دهد. همچنین به بعد علمی این شخصیت خبرساز سلسله گذشته توجه می‌دهد که تا کنون تحت الشاع و جهه‌های دیگر ایشان بوده است. البته چند سطر از رساله که ارتباط چندانی با موضوع نداشت در اینجا نیاوردیم.

متن رساله

بسم الله الرحمن الرحيم

و به نعمت فراوانش عموم
سپاس بی قیاس مر خداوندی را سزاست که نعمت

بریت را حاصل، و رحمت بی پایانش جمیع ممکنات را شامل است. خدایی که
عالمندان اوت و بی نشان است. همه جا هست ولی بی مکان است. بر همه
عیان است و از همه نهان. پروردگاری که از طرفه خاک لطیفه پاک آفرید و او را
علت ایجاد افلک گردانید. پروردگاری که وجود نامحدودش را نتوان به عبارات
محدود و کلمات محدود شرح و بیان نمود. و گنج شایانی که توصیفش با قلم و
بیان، خارج از حیز امکان است.

و درود بی حلا و علّه بر اشرف کائنات و علت ایجاد ممکنات، افضل سفرا و
خاتم انبیا، رسول امجد، محمود احمد، ابی القاسم محمد، و بر آل طاهرینش ائمه
معصومین و هدات طبیین، لاسیما ابی الائمه و کافش الغمة عن الامة، اصل الشرف و
المعالی مولی الموالی، مطلوب کل طالب، اسدالله الغالب علی بن ابی طالب.
و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین الى يوم الدين.

و بعد؛ بر ارباب بینش و صاحبان بینش، حکم عقل سلیم و وجdan مستقیم بر
مختار بودن انسان در افعال خود پوشیده نیست. پس هر فعلی که از انسان باشعور
صادر می شود، از روی اراده و اختیار است نه اضطرار، چنانکه این مطلب در
مسئله جبر و تفویض مسلم گردیده و کالشمس فی رابعة النهار، به درجه وضوح
رسیده.

اینکه گویی این کنم یا آن کنم این دلیل اختیار است ای صنم
آیات قرآنیه و اخبار معصومیه و اجماع فرقه ناجیه امامیه و طائفه حقه جعفریه
مطابقت با حکم قطعی عقلی دارد. بنابراین بعض عبارات بعضی از ادعیه یا بعض

آیات که موهّم یا ظاهر در جبر باشد، باید تأویل و توجیه شود.
از آن جمله فقره دعای شریف کمیل است: «اجریت علی حکما اتبعت فیه هوی نفسی و لم احترس فیه من تزین عدوی فعنی بما اهوی و اسعده علی ذلک القضاء فتجاوزت بما جری علی من ذلک بعض حدودک»

و در عبارت دیگر بعد از فقره شریفه مرقوم است: «و لا حجه لی فيما جری علی فیه قضاوک و الزمنی فیه حکمک و بلاوک» که از هر دو فقره مرقومه مستفاد می‌شود مساعدت قضای الهی و جریان آن، و همچنین حکم خداوندی ملزم متابعت شیطان و هوای نفس گردیده؛ پس فی الحقيقة نافرمانی و معصیت به مساعدت یا به اجبار خداوند تعالی بوده.

قبل از شروع در بیان مطلب و توضیح مقصود از عبارت، تقدیم مقدمه مختصره‌ای لازم است.

اول آنکه:

شبّهه نیست جبر عبد یا مساعدت او بر معصیت و عقابش ظلم محض، و از شدیدترین قبایح عقلیه به شمار است. در موالی و عبید عرفی، عقلاً چنین ظلمی را روا نمی‌دارند. پس چگونه می‌توان چنین ظلمی را بر خداوند مهربان تجویز نمود؟

چون منشأ ظلم، حاجت ظالم یا فساد عقلی و اخلاقی اوست. غنی بالذاتی که مستجمع جمیع صفات جمال و جلال است و مبری از هر گونه نقصان و فساد می‌باشد، منزه از ظلم است. و از همین جهت فرقه حقه جعفریه را عدیله می‌نامند؛ زیرا که قائل به عدل خداوند سبحان می‌باشند و صدور ظلم را از او محال، و عدل را یکی از اصول مذهبی خود می‌دانند.

دوم:

خدایی که آن همه مبالغه در لعن بر ظالمین و جائزین در موارد کثیرهای از قرآن مبین می‌فرماید، چگونه خود ظلم و جور می‌نماید و بندۀ را وادار به معصیت یا به مساعدت بر خلاف حقیقت نموده و عقوبت بر آن را روا می‌دارد؟

۱۸۳

سوم:

در آیه بیست و هفتم از سوره اعراف می‌فرماید: «ان الله لا يأمر بالفحشاء»؛ و در سوره نحل آیه هفتاد و نه می‌فرماید: «ان الله يأمر بالعدل و الاحسان و ايتاء ذى القربي و ينهى عن الفحشاء و المنكر و البغى يعظكم لعلكم تذكرون»

خداوندی که امر به فحشاء نمی‌فرماید، و بلکه امر به عدل و احسان و نهی از فحشاء و منکر و تجاوز از حد می‌نماید، چگونه مساعدت یا اجبار بر فحشاء را می‌توان بر او روا داشت؟ و این نسبتی که پست‌ترین مردم از آن استنکاف دارند، به ساحت قدسیش منسوب ساخت؟

چهارم:

خالق منان و خداوند عظیم الشأن با آن مقام عظمت و رحمت و عفویت و غفوریت و ارحم الراحمینی که مخصوص آن ذات مستجمع جمیع صفات جمال و جلال است که در موارد کثیره از قرآن مجید و کلام حمید مذکور می‌باشد، نسبت جور و جبر و ظلم بر او، ظلم فاحش است.

پنجم:

شخص با انصاف که کجاف نباشد، و نظری به کتاب عزیز آسمانی – قرآن – بیندازد و ملاحظه کند که آن دستور جامع برای هدایت بشر نازل و سعادت نشأتین را کافل، و خیر دارین برای حامل آن است؛ و جز هدایت و دلالت و سوق بشر به منجیات و جلوگیری از ارتکاب مهلكات و تکمیل مقام انسانیت و

از اله صفات پست حیوانیت مقصدی ندارد؛ و با بیانات مختلفه از وعد و وعید و ترغیب و تهدید و اقامه حجت و برهان به اوضاع بیان، بشر را از طریق غوایت و ضلالت باز می‌دارد و به شاهراه هدایت و رستگاری دعوت و دلالت می‌فرماید؛ تصدیق می‌نماید که صاحب آن بیانات باهره و آیات زاهره مساعدت بر معصیت و جبر بر خلاف حق و حقیقت نمی‌فرماید.

پس نسبت جبر و ظلم به ساحت قدس و عظمت حضرتش و اینکه فعل عبد از روی اضطرار و فی الحقيقة فعل حضرت پروردگار است – چنانکه اشاعرۀ غیر شاعره قائل شده و ظلم را از او جایز می‌دانند – دور از عقل سلیم و وجودان مستقیم است.

و بعد از بیان و توضیح مقدمه مرقومه می‌گوییم:

اگر در ادعیه یا آیات قرآنیه عبارتی موهم جبر یا مساعدت حضرت احادیث در معصیت باشد، با قرائی قطعیه مذکوره باید دقت در فهم آن نمود.

اما در عبارت دعای کمیل «و اسعده علی ذلک القضاء» پس یکی از چهار وجه محتمل است:

اول آنکه:

چون میان من و متابعت هوای نفس بر حسب قضای الهی مانعی نرسید، مرتکب معصیت گردیدم. چه بسا انسان قصد و عزم عملی را می‌نماید و موانعی حائل بین او و هواش می‌شود.

و لذا فرموده‌اند: «عرفت الله بفسخ العزائم و نقض الهمم»^۱

۱. نهج البلاغه، حکمت ۲۵۰.



و در بعض ادعیه است: «حل بینی و بین معصیتک»^۱
 «و فرق بینی و بین ذنبی المانع من لزوم طاعتک»^۲
 و عدم ایجاد مانع بین شخص و هواش، جبر یا مساعدت بر آن نیست مگر بر وجه مجاز.

دوم آنکه:

چون من مطیع شیطان و تابع هوای نفس هستم و از این جهت، از تقرب به حضرت اقدس احادیث، تباعد و از امتحال اوامر و نواهی اش تقاعد می‌ورزم؛ ایجاد و خلق من موجب نسبت مجازی مساعدت با عدوّ شیطان یا هوای نفس بوده. و در محل خود واضح شده که ایجاد ماهیات خوب یا بد و ماهیاتی که اگر وجود به هم رساند، تابع شیطان و هوای نفس و مصدر شرور خواهد بود؛ منافی با اختیار یا مساعدت بر معصیت نمی‌باشد.

سوم آنکه:

قضايا به معنی حکم الزامی باشد، چنانکه به همین معنی آمده است.^۳ و بنا بر این وجه، معنی عبارت آن است که اگر احکام حتمی الزامی نبود، متابعت هوای نفس یا شیطان در آن معاصری که از من صادر می‌شود، چون در شمار معصیت نبود، باعث مسئولیت من نمی‌گردید. چنانکه مراد از «الزمنی فيه حكمك و بلاوك» همین است. بنابراین نسبت مساعدت به قضای الهی مجاز می‌باشد.

۱. حل بینی و بین عدو یضلنی (صحیفه سجادیه دعای ۴۷)، حل بینی و بین طاعة الشیطان الرجیم (من لا يحضره الفقيه ج ۱ ص ۲۴)، اصرف عنی أسباب معصیتک و حل بینی و بینها (المقمعة، ص ۱۸۱).

۲. دعای ابوحمزة ثمال (مصباح المتهجد، ج ۲ ص ۵۹۲).

۳. قضی...أی حکم (العین المحیط فی اللغة).

چون خداوند او را از وساوس شیطانی و دسائیں نفسانی حفظ نفرموده، نسبت مساعدت بر معصیت، مجازاً به قضای الهی داده شده و توجیه فقره «جری فیه قضاوک» به یکی از چهار وجه است.

و بنا بر وجه سوم، «وَالْزَمْنِي فِيهِ حَكْمُكَ» عبارت اخیری آن است.

و از بیانات و قرائی قطعیه مرقومه در مقدمه ظاهر می‌شود که آیاتی که اشعار یا ظهور در جبر دارد، باید تأویل یا توجیه شود.

از آن جمله «رَبَّنَا لَا تُرْغِبْنَا بَعْدَ اذْهَبْنَا»^۱ که دلالت دارد بر آنکه ممکن است خداوند متعال قلب بعضی را منصرف از حق و منعطف به باطل بنماید و این عین جبر می‌باشد.

و توجیه آیه مبارکه آن است که: بسا می‌شود که انسان به واسطه متابعت شهوت و ارتکاب منهیات و ترک واجبات، قلب او منقلب و بکلی منصرف از ایمان می‌گردد، مگر آنکه لطف خداوندی شامل حال او شود و مواعنی بین او و اعمال اثمه مقصوده اش که موجب زوال ایمان است، ایجاد فرماید. و نسبت از اغه و ازاله ایمان به خداوند سبحان با آن قرائن قطعیه مجاز، و مصحح آن نسبت مجازی عدم ایجاد مانع بین او و مرامش می‌باشد.

و مراد از «ختم اللہ علیٰ قلوبہم و علیٰ سمعہم و علیٰ ابصارہم غشاوۃ»^۲ که در چند جای از قرآن، خداوند عظیم الشأن به عبارت مرقومه و غیر آن ذکر فرموده همین است. نسبت ختم و مُهر کردن به خدا مجاز، و مصحح اش همان است که بیان شد.

۱. آل عمران:۸.

۲. بقره:۷.

و آنکه یا مراد به «لا تزع قلوبنا» آن است که: ما را از وساوس شیطانی و تسویلات نفسانی حفظ بفرما که قلب ما منعطف از حق به باطل، و ایمانمان زائل نشود. معلوم است نسبت ازاغه به این مناسبت بر وجه حقیقت نیست.

و نیز از آیاتی که به نظر ابتدایی ظاهر در جبر است، و در موارد کثیره از قرآن مذکور شده، نسبت اضلال و گمراه کردن به خداوند عزیر است، مثل «يَضْلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ»^۱ و «[يَضْلُّ اللَّهُ] الْكَافِرِينَ»^۲ و «يَضْلُّ مَنْ يَشَاءُ»^۳ و امثال آن عبارات که در قرآن شریف بسیار است؛ ولی اندک تأمل در آن به ملاحظه قرائی قطعیه مرقومه مرشد انسان است بر این که ظهور آیات مرقومه در اضلال باید تأویل شود و نسبت اضلال به مقام حضرت رب العزة مجازی است. و مصححش همان وجوهی است که قبل از قبلا مرقوم شده.

از بیانات مرقومه، توجیه در «من يضل الله فلا هادی له»^۴ روشن است. پر واضح است شخصی که راه گمراهی و تباہی را با کمال جدیت می‌پیماید و گوش هوش به مواعظ و زواجر الهی فرانمی‌دهد و خود را از قابلیت و لیاقت شمولیت الطاف خفیه و جلیه خداوندی می‌اندازد، کدام راهبر می‌تواند او را رهبری نماید و از خودسری باز دارد؟

و از جمله آیات شریفه موهم جبر، قوله تعالی: «وَ مَا تَشَاؤنَ إِلَّا مَا يَشَاءُ اللَّهُ»^۵ است که متفاهم از آن، آن است که اراده و مشیت انسان منوط به اراده و مشیت خداوند تعالی است و تا خدا اراده ننماید، اراده عبد موجود نشود؛ پس فعل عبد

۱. ابراهیم .۲۷

۲. غافر .۷۴

۳. فاطر .۸

۴. اعراف ۱۸۶

۵. انسان .۳۰

و محصل جواب

اولاً آنکه:

مراد از آیه شریفه آن است که البته به مشیت شما چیزی وجود پیدا نمی‌کند مگر به اراده و مشیت خداوندی. و به عبارت دیگر اراده شما علت موجود شدن چیزی نیست. اگر خدا نخواهد موجود شود، وجود پیدا نمی‌کند. و ایجاد مانع یا ازاله مقتضی می‌فرماید، چنانکه در آیه دیگر می‌فرماید: «و لا تقولن لشیء انی فاعل ذلك غدا الا ان يشاء الله».^۱

بعض مغورین به مادیات و غافلین از ماوراء الطبیعه و الهیات، در مقام رد بر آیه شریفه گفته: وقتی که انسان همت گماشت و اسباب جاریه و وسائل مادیه چیزی را فراهم داشت، چه حاجتی به قول «انشاء الله» و چه مدخلیتی برای مشیة الله می‌باشد؟

عجب! با آنکه هر کسی در مدت عمرش کرارا دیده و شنیده که در تهیه اسباب و ایجاد وسائل چیزی بذل مجهد گردیده و به مقصود نرسیده، این غفلت باعث حیرت است.

و ثانیاً:

بر فرض ظهور آیه شریفه در اینکه موجود اراده عبد، اراده الله است، چون هر ممکنی بالاخره ممثل به واجب تالی شود؛ جواب می‌گوییم:

فعل عبد، اختیاری و مسبوق به اراده است، مانند حرکت دست مرتعش نمی‌باشد، هر چند تحقیقاً اراده و مقدمات آن غیر اختیاری است، یعنی مسبوق به

اراده و اختیار دیگر نیست؛ و در این صورت فرق نمی‌کند منشأ وجود اراده عبد، اراده الله باشد یا چیز دیگری؛ مثل آنکه کسی به تصرف مغناطیسی با ترغیب و تحریص، کسی را وادار به اراده فعلی بنماید و آن شخص اراده نموده آن فعل را انجام دهد، بلا شبهه در نزد همه عقلا، فعل حقیقتاً از خود فاعل و مستند به اراده او است و غیر اختیاری نیست، هر چند در عین حال نسبت به محرک هم داده شود.

و از همین جهت در آیه شریفه «ما رمیت اذ رمیت و لکنَ الله رمی»^۱ در حالی که حقیقتاً نسبت فعل را به فاعل می‌دهد، معذلك چون علت العلل همه ممکنات اراده الله است، و تا او نباشد البته هیچ چیز موجود نمی‌شود، سلب رمی را مجازاً از رامی فرموده و به خود منسوب ساخته. بالجمله اختیاری نبودن اراده عبد، به حیث اختیاری نبودن نمودن فعل او نیست، بلکه حقیقتاً فعل اختیاری و از خود اوست...

از مجموع آنچه در این صفات مرقوم شده، تأویل و توجیه سایر آیات کریمه که مُشرع ظاهر در جبر است، پوشیده نیست و در کمال ظهور و وضوح است...
والحمد لله اولاً و آخرًا و ظاهراً وباطناً

خادم الاسلام و المسلمين ابوالقاسم ابن المصطفى الحسيني الكاشانى عفى الله عنهمما فى شهر شعبان معظم ۱۳۵۹ من الهجرة النبوية على مهاجرها و آلها آلاف التحية.